

# بیستمین یادمان قتل‌های پاییز 1377

به مناسبت بیستمین یادمان قتل‌های پاییز 1377 در شهرها نوفر

متن سخنرانی

سیما صاحبی

نهالی که دیروز بر مزارتان کاشتیم

امروز بیست ساله شد

دیروز

در سوگتان نشستیم

و امروز نظاره می‌کنیم،

نامتان را

بر سر در تاریخ آزاداندیشان

بر سردر تاریخ قلم شکسته‌گان

سوگواری دیروز ما

خشم امروز ماست

که سر باز کرده

با فریادی بلند

بر شما اهریمنان جهل

بر شما حامیان مرگ

بیست ساله شد فریادهای ما

و هنوز نمی‌دانند آن جاهلان  
که صداهای تان  
نه از گلوهای تان  
چه از قلم‌های تان برمی‌خیزد  
هنوز نمی‌دانند  
که صدای قلم‌های زخم خورده تان  
فریادی شده  
بر گوش سیاه جامه‌گان کریه چهره  
تا کر کند  
گوششان را  
هنوز نمی‌دانند  
که قلم‌های شکسته تان  
می‌نویسند و می‌نویسند  
به نام انسان  
به نام اندیشه  
هنوز نمی‌دانند و نمی‌دانند  
امروز  
در بیست ساله‌گی شکسته قلم‌های تان  
پاس می‌داریم نوشتن را  
به حرمت اندیشه  
به حرمت آزادی

بیست سال پیش در پاییز 1377، سرزمینم را سیاهی و مرگ فرا گرفته بود. بیست سال پیش هر نویسنده، روشن‌فکر و دگراندیشی با ترس و

اضطراب، در انتظار بود تا قرعه‌ی مرگ به نامش بیفتد. ماه‌های درد و کابوس، ماه‌های زخم و زخم و باز هم زخم.

ما هم‌واره می‌دانستیم و می‌دانیم که هدف این ترورها نه پیکرهای عزیزان‌مان، چه اندیشه‌های بالنده‌ی آنان بوده است. هم‌سرم، محمد جعفر پوینده، باید کشته می‌شد چون مروج و پیام‌آور حقوق بشر در ایران بود. او باید کشته می‌شد زیرا از مدافعان پیگیر آزادی اندیشه و بیان بود و آن را جسورانه بیان می‌کرد. محمد جعفر پوینده باید کشته می‌شد چون از اعضای موثر و متفکر کانون نویسندگان بود که برای احیای مجددش در دوره‌ی سوم حیاتش تلاش می‌کرد. هم‌سرم باید کشته می‌شد چون منتقد سرسخت استبداد بود. می‌گفت: «بدا به حال حکومتی که ملتاش با اختناق و سانسور از انحراف و فساد محفوظ بماند. چنین ملتی در واقع گرفتار ضعف درونی و بیماری مهلکی است که کارسازترین راه رفع آن ارتقای آگاهی و اعتلای فرهنگی جامعه است.» و بالاخره پوینده باید کشته می‌شد چون طرفدار چند آوایی و چند صدایی بود و او این حقیقت چند آوایی را در برابر فرهنگ تک صدایی رسمی و خشک که در قلب استبداد ریشه دوانیده بود، اعلام می‌کرد.

هم‌سرم من و دیگر جان‌باخته‌گان این ترورها، باید بهای سنگینی را برای برداشتن طناب‌های جهل از دست و پای ملتشان، می‌پرداختند. پس دادخواهان آنان نه فقط خانواده‌هایشان، بلکه ملتی بوده و هست که بخشی از اهل فرهنگ و اندیشه‌اش را به جوخه‌های مرگ سپرده بودند.

ملت ما در حرکتی تاریخی در برابر این ترورهای سیاسی ایستادند. حکومتی که تا آن روز بدون هیچ مقاومتی از سوی مردم، دست به ترور نویسندگان و دگراندیشان در داخل و خارج ایران، می‌زد، به پاسخ‌گویی در برابر ملتی که مصرانه در برابر این بی‌داد، فریاد دادخواهی سر داده بود، وادار شد. ترورهای سیاسی پاییز 77 به عنوان مشت‌ی از خروار و سمبلی از کل ترورهای برنامه‌ریزی شده در تاریخ حکومت اسلامی محسوب شدند. فریادی که بیست سال پیش از سوی خانواده‌های فروهر، مختاری و پوینده بلند شده بود، فریادی شد برای همه‌ی خانواده‌هایی که عزیزان‌شان را در خفا کشته بودند و آن‌ها نتوانسته بودند بانگ دادخواهی‌شان را علیه این بی‌دادها سر دهند.

امروز روند دادخواهی ما خانواده‌ها پس از گذشت بیست سال وارد مرحله‌ی جدیدی از حیات خود شده است. در روند این دادخواهی خانواده‌های شجاع دیگری چون خانواده‌ی پیروز دوانی، حمید حاجزاده

و مجید شریف به ما پیوستند.

شکست روند دادخواهی قضایی و حقوقی در ایران که انتظارش میرفت و نیز عوامل مسدود کننده‌ای را که پیگیری این پرونده در حال حاضر در سطح بین‌المللی ناممکن می‌کنند، راه جدیدی را در روند دادخواهی برای ما گشوده است و آن دادخواهی سیاسی است.

از نظر من دادخواهی سیاسی یعنی حفظ و ارتقای اندیشه‌های بالنده‌ی این عزیزان، اندیشه‌هایی که به خاطرشان باید ناجوان‌مردانه و خشونت‌بار به قتل می‌رسیدند. اندیشه‌های روشن‌گری که ضامن اعتلای فرهنگی ملت ما بودند. ما خانواده‌ها و دوستان و یاران این عزیزان با برگزاری یادمان‌ها، نوشتن مقالات و کتاب‌ها باید اندیشه‌های بالنده‌ی آن‌ها را حفظ و از نسلی به نسلی دیگر انتقال دهیم. و این حرکت از نظر من دادخواهی سیاسی محسوب می‌شود. آن چه امروز بعد از بیست سال در من امید به ادامه‌ی این دادخواهی را زنده نگاه می‌دارد، دیدن تبلور اندیشه‌های عزیزان‌مان در میان نسل جوان ماست. جوانانی که بیست سال پیش در زمان وقوع این جنایات هنوز یا پا به عرصه‌ی زنده‌گی نگذاشته بودند، امروز تشنه‌ی فراگیری اندیشه‌های کسانی هستند که بیست سال پیش به جرم اندیشه‌هایشان باید به قتل می‌رسیدند. اگر چه هنوز هم مرگ عزیزان‌مان، فجیع و ناباورانه است، ولی امید به دنیایی بهتر که همانا آرمان عزیزان‌مان بود و شکوفایی اندیشه‌های آنان در میان جوانانی که دیگر تحمل تک‌صدایی را ندارند و به دنبال تحقق آزادی، چندصدایی هستند، نشان از آن دارد که جان پر بهای عزیزان ما بی‌هوده هدر نرفته است. جوانان امروز ما به دنبال جامعه‌ای هستند که در آن هیچ‌کس به خاطر اندیشه‌اش به قتل نمی‌رسد، جامعه‌ای که هر کس در آن از آزادی و امنیت شخصی و حق زنده‌گی برخوردار است. و افسوس آن که امروز در هفتاد ساله‌گی تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، هنوز هم در سرزمین من حق حیات و امنیت شخصی از روشن‌فکران، نویسندگان و دگران‌دیشان سرزمینم گرفته می‌شود.

سرانجام آن روز فرا خواهد رسید و من به آن روز امید دارم. امید به روزی دارم که خشونت سازمان یافته علیه دگران‌دیشان پایان یابد و عاملان و آمران این جنایات، به پای میز محاکمه در دادگاه‌هایی مردمی کشیده شوند. امید به روزی دارم که حقایق این ترورها برملا شوند تا این گونه فجایی دیگر در تاریخ ملت ما تکرار نگردند. به امید آن روز.

ها نو فر، 8 دسامبر 2018

برگرفته از نشریه زنان : گاه نامه شماره 92 دسامبر 2018